



فرمانروایان طبرستان

از

چراغعلی اعظمی سنگسری

یادداشت مجله

مجله بررسیهای تاریخی در شماره‌های پیش چند مقاله از آقای چراغعلی اعظمی سنگسری در زمینه تاریخ ملوک کرانه‌های دریای مازندران به چاپ رسانید و انتظار داشت محققان و خوانندگان دانشمند مجله، نظریات خود را درباره استنتاجات و عقاید نویسنده ابراز فرمایند و اینک باهمان انتظار و امید، تحقیق دیگری از ایشان را منتشر می‌نماید.

بررسی های تاریخی

فرمانروایان طبرستان

پیش‌گفتار

با استناد به منابع مذکور در پایان این مقاله کوشش شده است فرمانروایان طبرستان از روزگار هخامنشیان تا نخستین سده‌های اسلامی شناسانده شوند. در این منابع در اکثر موارد تنها به اشاراتی به این فرمانروایان اکتفا شده و جز در چند مورد معدود از سرگذشت آنان سخن بمیان نیامده است. مقاله حاضر نتیجه مجموع این نوشته‌ها و کوشش برای بازسازی تاریخ این فرمانروایان می‌باشد.

برخی حوادث تاریخی مانند کشته شدن پیروز در جنگ با هیتالیان و چگونگی رسیدن قباد به شاهنشاهی، و قتل سوخرا سپهسالار ایران در عهد او، یا شرکت فرزندان سوخرا در جنگ هیتالیان بیاری انوشیروان، در مقدمه تاریخ چند رشته از فرمانروایان طبرستان جای دارد و از همین روست که ذکر این حوادث در بعضی مقاله‌های پیشین آمده و در این مقاله نیز بناچار با رعایت اختصار تکرار شده است. از همین‌گونه است رستاخیز طبرستانیان در برابر عمال ستمگر خلفای عباسی بسال ۱۶۳ هجری، که ناگزیر هم در شرح مسمغان ولاش دوم مرزبان میان دو رود

ساری، وهم در بیان احوال اسپهبد و نداد هر مزد قارن وند، که با دیگر بزرگان طبرستان در این شورش هم عهد و هم پیمان و یار و مددکار هم بوده اند، آمده است.

چون در اینجا از زرمهریان که شاخه نخستین سوخرائیان میباشند سخن رفته است برای اینکه خوانندگان گرامی تصویر نسبتاً جامعی از این خاندان و همچنین فرمانروایان طبرستان داشته باشند شاخه دوم سوخرائیان یعنی شهریاران قارن وند نیز در اینجا بار دیگر مختصراً معرفی شده اند.

دوره هخامنشی

اتوفرادات Auto phradates

۳۲۷-۳۳۶ پیش از میلاد

در روزگار هخامنشیان تپورستان (طبرستان) بخشی از ساتراپی شانزدهم ایران بود که خوارزم و سفد و هرات و هیرکانیا یا گرگان را نیز شامل میشد اما همچنانکه از نوشته آریان برمیآید فرمانروائی جداگانه داشت. آخرین فرمانروای طبرستان از جانب هخامنشیان اتوفرادات (اوته = هوش و فره + داته = داده شده یعنی «داده شده فروهوش») بود. نام این فرمانروا را آراین در بند ۲ از فصل ۸ از کتاب سوم در ذکر عزیمت اسکندر گجستک (۳۳۶-۳۲۳ پیش از میلاد) بسوی گرگان آورده است.

آراین مینویسد: اسکندر دستور حرکت سپاه خود را بسوی گرگان صادر نمود و وقتی به گرگان میرفت آنها را سه بهره کرد. قسمتی که از همه زیادتر و سبک اسلحه بود با خود برداشت. قسمت دیگر را با کراتر بمملکت تپوریه (طبرستان) فرستاد و قسمت سوم بسرداری اری گیوس مامور بود با پاروبنه و خارجیها از عقب اسکندر حرکت کند. پس از اینکه اسکندر از معا بر گذشته وارد گرگان شد بطرف زادراکرت (استرآباد کنونی، تقریباً) رفت. در اینجا کراتر باورسید، بی آنکه سپاهیان اجیریونانی را که در خدمت داریوش (سوم ۳۳۶-۳۳۰ پیش از میلاد) بودند دیده باشد ولی تمام صفحاتی را که از آن میبایست بگذرد بزور یا بامذاکره

و قرارداد به اطاعت آورده بود .

بزودی ارتبه‌باز با سه پسر خود که نامشان سوفن، و آری‌برزن وارسام بود نزد اسکندر آمد . اتوفرادات فرمانروای تپورستان و نمایندگان یونانیان اجیر هم با اینها آمده بودند . اسکندر ارتبه‌باز را با احترام پذیرفت و فرمانروای تپورستان را به ایالت خود ابقاء نمود .

پس از ورود اسکندر به گرگان و تصرف تمام شهرهای آن «ماردها» که در مغرب «تپوری» و در دامنه دماوند ساکن بودند بنای هجوم و حمله را گذاردند ولی مغلوب گردیده تحت فرمان حاکم تپورستان که دوباره از طرف اسکندر بمقام خود منصوب شده بود قرار گرفتند .

چون جلوس داریوش سوم بسال ۳۳۶ و قتل او بسال ۳۳۰ و فراغت اسکندر از کار ایران و حمله به هندوستان بسال ۳۲۷ پیش از میلاد پس از تعیین فرمانروایان جدید واقع شده است فرمانروائی اتوفرادات بر تپورستان را باید قطعاً در فاصله سالهای ۳۲۷-۳۳۶ پیش از میلاد بدانیم گرچه این احتمال هم هست که اتوفرادات پیش از جلوس داریوش سوم از تاریخی که بر ما معلوم نیست به فرمانروائی تپورستان رسیده باشد .

فراتافرن Phrata pharnes

۳۲۷-۳۱۱ پیش از میلاد

اسکندر در زمان حیات خود پارت و گرگان و تپورستان را که جزئی از آن (گرگان) بود بصورت بخشی جداگانه درآورد و به فراتافرن ایرانی حاکم خراسان و گرگان از جانب هخامنشیان که تسلیم او شده بود سپرد .

فراتافرن پس از وفات اسکندر (۳۲۳ پیش از میلاد) بهنگام نخستین کشمکش برسر جانشینی او که میان پردیکاس و آریده فیلیپ واقع شد همچنان در مقام خود باقی بود. پس از اینکه پردیکاس بنیابت سلطنت برگزیده شد تمام سرداران سپاه را بمشورت فراخواند و ممالک را میان آنها تقسیم کرد. در این تقسیمات پارت و گرگان را به فراتافرن که از زمان اسکندر بر آن نواحی فرمان میراند واگذار نمود. احتمال می رود که فراتافرن تا کشته شدن پردیکاس و انتخاب «آن تی پاتر» به نیابت سلطنت و تقسیم مجدد ایالات و تعیین فرمانروایان جدید بسال ۳۱۱ پیش از میلاد همچنان در مقام خود باقی بوده است.

فرمانروایان یونانی

از فیلیپ تا اندراگوراس *Andragoras*

از ۳۱۱-۲۵۰ پیش از میلاد

پردیکاس که پس از اسکندر بنیابت سلطنت انتخاب شده بود در جنگی که با بطلمیوس فرمانروای مصر نمود بدست سرداران خود کشته شد و پس از آن مقدونیها نیابت سلطنت را به «آن تی پاتر» سپردند. وی به تقسیم ثانوی ایالات پرداخت و در این تقسیمات شخصی بنام فیلیپ والی ایالت پارت گردید که با احتمال زیاد همچنان گرگان و تپورستان نیز جزئی از آن بود و بابل به سلوکوس مؤسس خاندان سلوکی در ایران سپرده شد و این تقسیم و گزینش فرمانروایان جدید بسال ۳۱۱ پیش از میلاد واقع گردید.

از آن تاریخ تا مدت ۶۱ سال طبرستان همچنان در دست فرمانروایانی که از طرف سلوکیها برگزیده میشدند باقی بود، تا اینکه بسال ۲۵۰ میلادی اشک اول (۲۵۰-۲۴۸ پیش از میلاد) بر سلوکیان شوریده

و بطبرستان تاخت و آنجا را بگرفت و بر فرمانروای آن بنام آندراگوراس پیروز شد و او را بکشت . بدینسان دریافتیم که اولین فرمانروای یونانی طبرستان بنام فیلیپ (جلوس ۳۱۱ پیش از میلاد) و آخرین آنها آندراگوراس (پایان فرمانروائی و مرگ ۲۵۰ پیش از میلاد) بوده اند .

دوره اشکانی

نیامان گشنسپ

از ۲۵۰ پیش از میلاد تا ۱۴۲ میلادی

از سال ۲۵۰ پیش از میلاد فرمانروایانی که از جانب اشکانیان برگزیدند که طبرستان جزئی از آن بود برگزیده میشدند شهزادگان اشکانی بودند و خود شاه خوانده میشدند . از نام این فرمانروایان آگاهی نداریم اما از نامه تنسربه گشنسپ که در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار آمده است دریافته ایم که آخرین آنها پسال ۱۴۲ میلادی درگذشته است .

پدر گشنسپ

۱۴۲-۲۳۲ میلادی

دانسته ما درباره پدر گشنسپ محدود به مطالبی است که در نامه تنسربه گشنسپ آمده است تنسربه گشنسپ مینویسد :

«فرمودی در نبشته مرا که تنسرم پیش پدر تو منزلت و عظمی بود و طاعت من داشتی در مصالح امور . او از دنیا رحلت کرد و از من نزدیکتر بدو و فرزندان او هیچکس نگذاشت . بدرستی که جاودان

باد روح او و باقی ذکر او. از تعظیم و احترام و اجلال و اکرام در حق من زیادت از حق من فرمودی و نفس خویش را بر طاعت رأی و مشورت من و دیگر ناصحان امین مکین براحت داشته و اگر پدر تو این روزگار و کاردریافتی بدانچه تو برو صبر و دیری پیش رفتی او بتدبیر و پیشی دریافتی و آنرا که توفرو نشستی او بر خاستی و مبادرت نمودی اگر کسی را بار شد و حسنات و خیر و سعادات دعوت کنم اجابت کند و نصیحت را بمعصیت رد نکند همچنانکه پدر سعید تو بعد از نود سال عمر و پادشاهی طبرستان سخن مرا بسمع قبول اصفا فرمودی و در آن بخلالی خیالی را مجال نبودی.»

از لحن عبارات تنسر پیداست که درگذشت پدر گشنسپ و جلوس خود او چنانکه خواهد آمد در سال ۲۳۲ واقع گشته چه خاطره او در ذهن تنسر بیدار بوده و باگشنسپ پدرانگفتگو میدارد. بعلاوه معلوم است که پدر گشنسپ از تاریخ تولد تا پایان زندگیش که نود سال بطول انجامیده است در مقام فرمانروائی طبرستان بوده است بنا بر این برای دریافت تاریخ جلوس او که ضمناً برابر تاریخ مرگ پدرش (نیای گشنسپ) بطوریکه فوقاً بدان اشاره شد میباشد نود سال برمیگردیم و بسال ۱۴۲ میلادی میرسیم که همزمان شاهنشاهی بلاش دوم شاهنشاه اشکانی (۱۳۰-۱۴۸ میلادی) بوده است.

بعلاوه از عبارات تنسر درباره پدر گشنسپ معلوم میشود که پدر و نیاگان گشنسپ از نظر اعتقادات مذهبی همچنانکه ابن اسفندیار نوشته است «برسنت و هوای ملوک پارس» یعنی پدران اردشیر پاپکان بوده اند و این خود دلیل دیگری بر ابقای گشنسپ در مقام فرمانروائی طبرستان بعهد اردشیر گردیده است.

دوره ساسانیان

گشنسپ

۲۳۲-۲۶۴ میلادی

ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان آورده است که بهنگام جلوس اردشیر پاپکان شاهنشاه ساسانی (۲۲۴-۲۶۱ میلادی) شهزاده ای که بر طبرستان و فرشواذگرو جیلان و دیلمان و دنباوند فرمان میراند گشنسپ نام داشت .

اردشیر، اردوان پنجم آخرین شهریار اشکانی و نود تن دیگر از فرمانروایان آن خاندان را بگرفت و بعضی را بشمشیر و برخی را بچس بکشت . ابن اسفندیار مینویسد «وگذشت از اردوان در آن عهد عظیم قدرتر و بامرتبه جشنسف شاه فدشوارگرو طبرستان بود و بحکم آنکه اجداد جشنسف از نائبان اسکندر بقهر و غلبه زمین فدشوارگر باز سته بودند و بر سنت و هوای ملوک پارس تولی کرده اردشیر با او مدارا میکرد و لشکر بولایت او نفرستاد و در معاجله مساهله و مجامله مینمود . چون ملک طبرستان جشنسف را روشن شد که از طاعت و متابعت چاره نخواهد بود نامه ای نبشت پیش هر بد هرابده اردشیر بن پاپک تنسر .» و تنسر پاسخی در خور جهت او فرستاد . سپس ابن اسفندیار اضافه میکند «در کتب چنین خواندم که چون جشنسف، شاه طبرستان نبشته تنسر بخواند بخدمت اردشیر بن پاپک شد و تخت و تاج تسلیم کرد . اردشیر در تصویب و ترحیب او مبالغه لازم شمرد . بعد مدتی که عزیمت روم مصمم کرد او را بازگردانید و طبرستان و سایر بلاد فدشوارگر بد و ارزانی داشت .»

تاریخ لشکرکشی Alexander Severus قیصر روم (۲۲۲-۲۳۵)

میلادی) به ایران و مقابله اردشیر که به شکست رومیان انجامید سال ۲۳۲ میلادی است که باید آنرا سرآغاز فرمانروائی گشنسپ بر طبرستان بشمار آوریم. (بنابراین تاریخ نامه تنسر نیز همان سال ۲۳۲ میلادی، هشت سال پس از جلوس اردشیر اول بوده است.) ظهیرالدین ابتدای ایالت اجداد گشنسپ را تا هنگام ایالت او که معاصر با اردشیر پاپکان بوده دو یست سال آورده است. بنابراین هرگاه دو یست سال به گذشته بازگردیم به تاریخ ۳۲ میلادی میرسیم که برابر با سال بیست و دوم شاهنشاهی اردوان سوم اشکانی (۱۰-۶۰ میلادی) میشود. بعبارت دیگر سرآغاز تاریخ این دودمان سال ۳۲ میلادی خواهد بود.

اما با استناد بنوشته ابن اسفندیار که میگوید «بحکم آنکه اجداد جشنسف از نائبان اسکندر بقهر و غلبه زمین فدشوارگر بازستده بودند» چون رستاخیز اشک اول و شورش در برابر جانشینان اسکندر و گشودن تپورستان بسال ۲۵۰ پیش از میلاد یعنی ۲۸۲ سال پیش از آن تاریخ میرسد باین نتیجه میرسیم که نیاگان گشنسب که خود از شهزادگان اشکانی بودند در زمان اشک اول در گشودن تپورستان و بازپس گرفتن آن از جانشینان اسکندر سهم بزرگی داشتند و پپاس این خدمت به فرمانروائی تپورستان رسیده‌اند و این مقام در خاندان آنها موروث و برقرار مانده است. با این ترتیب سرآغاز فرمانروائی این خاندان بر تپورستان ۲۵۰ پیش از میلاد میشود که سراسر دوره اشکانی و بخش بزرگی از دوره ساسانی را شامل میشده است.

گشنسب تا سال ۲۶۴ میلادی بفرمانروائی ادامه داد و در آن سال که سال بیست و سوم شاهنشاهی شاهپور یکم ساسانی (۲۴۱-۲۷۲ میلادی) بود درگذشت. در این باب یعنی راجع به پایان روزگار

گشنسب. ظهیرالدین در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران در ذکر ملوک طبرستان چنین نوشته است «وازجسنف شاه تا آخر اولاد او که نسب شریفش منقطع گشت دویست و شصت و پنج سال بود و آخر عهد او و انقطاع نسبش در عصر شاه قباد بود که پدر انوشیروان عادل است. می‌گویند چون از ایام دولت قباد سه سال مانده بود که منقزی گردد کیوس را به مملکت طبرستان فرستاد و استیصال اولاد جسنف شاه کرد. چون کیوس به طبرستان آمد سه سال از سلطنت قباد مانده بود.»

چون قباد اول شهریار ساسانی (دوره یکم شهریاری ۴۸۸-۴۸۹+ دوره دوم ۵۰۱-۵۳۱ میلادی) بسال ۵۳۱ میلادی درگذشته است استیصال اولاد گشنسب و جلوس کیوس برابر با ۵۲۹ میلادی یعنی سه سال پیش از آن تاریخ خواهد بود و چنانچه دویست و شصت و پنج سال فرمانروائی فرزندان او را از تاریخ مزبور کم کنیم به سال ۲۶۴ میلادی فوق‌الذکر میرسیم که تاریخ مرگ گشنسب در زمان شاهپور یکم ساسانی (۲۴۱-۲۷۲ میلادی) میباشد.

جانشینان گشنسب

۲۶۴-۵۲۹ میلادی

بطوریکه فوقاً بدان اشاره شد گشنسب بسال ۲۶۴ میلادی بعهد شاهپور یکم ساسانی درگذشت و پس از او جانشینانش تا ۲۶۵ سال دیگر یعنی ۵۲۹ میلادی به فرمانروائی بر طبرستان ادامه دادند و در آن سال قباد یکم ساسانی (دوره اول شهریاری ۴۸۸-۴۸۹+ دوره دوم ۵۰۱-۵۳۱ میلادی) بنوشته ظهیرالدین فرزند ارشد خود «کیوس را به مملکت طبرستان فرستاد و استیصال اولاد جسنف شاه کرد». از نام این شهریاران در منابع این مقاله ذکری به میان نیامده است.

بنابر آنچه که گذشت سرآغاز فرمانروائی این خاندان بر تپورستان ۲۵۰ پیش از میلاد و پایان آن ۵۲۹ میلادی و دوام آن ۷۷۹ سال بوده است.

کیوس، پدشخوارشاه

۵۲۹-۵۳۶ میلادی

کیوس فرزند قباد یکم شاهنشاه ساسانی و ساهیکه «دختر آشان هووار» (خوشنواز شاهنامه فردوسی) فرمانروای هیتالیان بود و ساهیکه از مادری ایرانی تولد یافته بود.

کیوس مانند پدرش قباد گرایش به آئین مزدک داشت. در اواخر روزگار قباد که ترکان به خراسان و اطراف طبرستان روی آوردند، قباد پس از رای زدن با مؤبدان، سه سال پیش از مرگت خویش یعنی بسال ۵۲۹ میلادی کیوس را که فرزند ارشد او بود بفرمانروائی طبرستان فرستاد و او را ملقب به «پدشخوار شاه» نمود. کیوس که مردی با هیبت و سیاست بود از دلاوری نیز بهره‌ای وافر داشت و مردم طبرستان فرمانروائی او را بخوبی پذیرا شدند و او با یاری آنان ترکان را از مرزهای خراسان بیرون راند.

مزدکیان کوشش داشتند کیوس را بجانشینی قباد برگزینند اما قباد از بروز فتنه بیم داشت. این بود که با حضور مؤبد مؤبدان و بزرگان درگاه اندرز نوشت که پس از مرگش خسرو که پایبند به کیش زردشت و دومین پسر و نزد قباد بسیار گرامی بود جانشین او باشد.

قباد بسال ۵۳۱ میلادی درگذشت و خسرو انوشیروان (۵۳۱-۵۷۸ میلادی) جانشین او شد. در آغاز شهریاری او خاقان ترک با سپاه به لب جیحون آمد. چون انوشیروان چنین دید به کیوس نامه کرد که در خراسان باو پیوندد تا هر دو بمقابله خاقان بشتابند.

چون کیوس نامه برخواند درنگ را جایز نشمرده لشکری از طبرستانیان آراست و بخراسان روی آورد. خراسانیان نیز باو پیوستند و پیش از آنکه انوشیروان و سپاهیان او بدو ملحق شوند با سپاه آراسته با خاقان مصاف داد و او را بشکست و از جیحون گذشت و پس از بدست آوردن غنائم بسیار، در خوارزم یکی از خویشان خود هوشنگ نام را بفرمانروائی بنشانند و خود آهنگ غزنین کرد و تا به نهر واله گماشتگان خود را مستقر گردانید و خراج ترکستان و هندوستان را بستد و پس از این پیروزیهای نمایان به طبرستان بازآمد. هدایای شاهوار بدرگاه انوشیروان فرستاد و نامه نوشت که چون بچند سال از من کمتری سزاوار آنست که من شهریار باشم و تو طرفدار بهر جای که پسند تو باشد، مزدکیان نیز به هواخواهی او برخاستند. انوشیروان به نصیحت نامه ای بدو کرد که نتیجه ای نبخشید و کار بجنگ انجامید. کیوس که باسپاهی آهنگ مداین نموده بود در مصاف و ستیز گرفتار شد و چون به گناه خود اعتراف نکرد انوشیروان جز قتل او چاره ای ندید و پس از چند روز در سال هفتم از شهر یاری خود بر طبرستان و سال پنجم شاهنشاهی انوشیروان یعنی ۵۳۶ میلادی بفرمان او کشته شد.

ظهیرالدین نیز ایالت کیوس را هفت سال آورده است. پایتخت کیوس شهر آمل بود که میگفتند آنرا زندیک (زندیق) یعنی مزدک بنا کرده است و کیوس که دوستدار او بود آنجا را تختگاه خود نموده بود.

سوخرانیان

۵۵۴-۸۳۹ میلادی

انوشیروان پس از ازمیان بردن مدعیان و مخالفان، قلمرو

شاهنشاهی خود را به چهار پادگوس یا بهره تقسیم کرد و بر هر يك مرزبانی برگماشت که پادگوسپان خوانده میشد. این چهار بهره بدین شرح بود.

خورآسان یا مشرق - شامل سیستان، بلوچستان تا سند و خراسان. گرگان و طبرستان نیز جزئی از این بخش بشمار می‌آمد. خوربران یا مغرب - شامل بین‌النهرین، بابل و آشور. اپاختر یا شمال - شامل ارمنستان، آذربایجان، گیلان، قم و اصفهان.

نیمروز یا جنوب - شامل کرمان، فارس و خوزستان (اهواز). نام مرزبانان مذکور در منابع این مقاله نیامده اما چنانکه خواهد آمد بسال ۵۵۴ میلادی یعنی هیجده سال پس از کشته شدن کیوس انوشیروان مرزبانی قسمتی از خورآسان، طبرستان را به فرزندان سوخرا دوم (۴۸۳-۴۹۰ میلادی) سپهسالار ایران، یعنی زرمهر و قارن سپرد. و آنان در دوشاخه زرمهریان و قارن‌وند بترتیب تا ۶۶۶ میلادی برابر ۴۶ هجری و ۸۳۹ میلادی برابر ۲۲۵ هجری فرمانروائی کردند.

چگونگی آغاز فرمانروائی این دوشاخه از سوخرائیان بر طبرستان بدینگونه است:

بهنگامیکه پیروز شاهنشاه ساسانی (۴۵۹-۴۸۳ میلادی) به جنگ هیتالیان میرفت سوخرا دوم مرزبان زابلستان و بست و غزنین و کابلستان را که مقیم فارس بود برگزید و سپهسالاری ایران را بدو سپرد. پیروز در جنگ آشان هووار پادشاه هیتالیان (۴۸۳-۵۰۰ میلادی؟) بنیرنگ کشته شد و فرزند او قباد که همراه پدر بود در شمار اسیران جنگ درآمد. سوخرا که از مرگ پیروز آگاهی یافت سپاهییانی که شمار آنها را فردوسی صد هزار

ذکر کرده است فراهم آورد (فراز آمدش تیغ زن صد هزار - همه رزمجوی و همه کینه‌دار) سوخرا با چنین لشکری بسوی مرو رهسپار شد و درجائی بنام بیکنند با لشکر آنان هووار تلاقی کرد و جنگ صعب روی داد و هیتالیان کشته بسیار دادند فرمانروای هیتالیان به کهن دژ پناه برد و غنیمت جنگ را که «چون تلی از کوه البرز» شده بود سوخرا به سپاهیان بخشید. روز بعد که سوخرا قصد گشودن کهن دژ را داشت پیغام از آنان هووار دریافت کرد بدین مضمون که چنانچه از نبرد دست باز دارد اسیران را آزاد و جنگ را تاوان دهد و تاج و تخت پیروز را بازپس فرستد.

بنابراین جنگ پایان یافت. دیری نپائید که قباد که همچنان در میان هیتالیان بود بسال ۴۸۸ میلادی برای بدست آوردن تاج و تخت ایران که بلاش برادرش برآن تکیه داشت (۴۸۳-۴۸۸ میلادی) باسپاهی از هیتالیان به ایران آمد و آهنگ تیسفون نمود چون به ری رسید ازمرگ بلاش خبر یافت. فرماندهی سپاهیان ایران این بار نیز با سوخرا بود که پس از درگذشت بلاش بجنگ دست نیازید و به قباد پیوست و هیتالیان بمرز و بوم خود بازگشتند و دوره اول شاهنشاهی قباد (۴۸۸-۴۸۹ میلادی) آغازگردید.

قباد که از سوخرا بیمناک بود، سعایت بدخواهان را دربار او پذیرفته او را بسال ۴۸۹ میلادی از سپهسالاری ایران خلع کرد و فرمان داد آنچه را که در فارس داشت به تیسفون آرند و بگنجور شاهی سپارند.

بنوشته ابن اسفندیار سوخرا از بیم جان با نه تن از پسران خود که زرمهر و قارن (دوم) نیز از آنان بودند به طبرستان آمد اما گماشتگان قباد سوخرا را کشتند و فرزندان او طبرستان

را پشت سر نهاده ناشناس به بدخشان شدند و در آنجا املاکی را فراهم نموده و بماندند.

پس از چندی روزگار قباد و دوره دوم شاهنشاهی او (۵۰۱-۵۳۱ میلادی) بسر رسید و خسرو انوشیروان جانشین او شد. انوشیروان (۵۳۱-۵۷۸ میلادی) از آنچه که بر سوخرا گذشته بود اندوهناک و پیوسته در این اندیشه بود که فرزندان او را بیابد و از آنها دلجوئی نماید اما با وجود تلاش فراوان از آنان نشانی نمییافت. چندی گذشت و خاقان ترك موکان Mokan که با انوشیروان راه دوستی می پیمود در جنگی بر هیتالیان فائق آمد و انوشیروان از برتری خاقان ترك بیمناک شد. این بود که برای جلوگیری از احتمال پیشرفت او بسوی ایران بسال ۵۵۴ میلادی لشکر به گرگان کشید اما خاقان با اعزام سفیر اتحاد و دوستی با انوشیروان را تجدید کرد و نتیجه این یگانگی لشکرکشی مشترک بسوی هیتالیان و از میان برداشتن پادشاه هیتال بود.

بهنگامیکه فرستادگان موکان بسال ۵۵۴ میلادی بمنظور تجدید پیمان و داد و دوستی به گرگان آمدند انوشیروان بر آن شد که برای نشان دادن توانائی رزمی ایران نمایشی ترتیب دهد. فردوسی در این باب اشعاری بتفصیل سروده است که تنها چند بیت آن بنمونه در اینجا میآید:

یکی بارگه ساخت روزی بدشت	زگرد سواران هوا تیره گشت
همه مرزبانان بزرین کمر	بلوچی و گیلی بزرین سپر
سراسر بدان بارگاه آمدند	پرستنده نزدیک شاه آمدند
بچینی نمود آنکه شاهی مراست	زخورشید تا پشت ماهی مراست
بدشت اندر آوردگه ساختند	سواران جنگی همی تاختند
از سوارانیکه در این روز از	پیشگاه انوشیروان گذشتند سه

هزار سوار آراسته بالباس همانند سبزرنگ بودند که اپن اسفندیار در تاریخ طبرستان از آنان چنین توصیف کرده است « با علمهای سبز و برگستوانها و آلات زین و سلاح و جامه ها چنانکه جز حذقه های چشمهای ایشان و اسبان، دیگر جمله سبز پوشیده بر کران لشکرگاه انوشیروان گذر کردند و مقابل ترکان بایستاده». و اولیاءالله آملی در تاریخ رویان از آنان بدینگونه یاد کرده است «ناگاه سه هزار سوار آراسته با علمهای سبز و سلاح و آلات و برگستوانهای زرین و جامه های نفیس و گرانمایه و اسبان بی نظیر، همه اسب و مرد غرق سلاح که از ایشان جز چشم آشکار نبود همه سبز پوشیده.» همین سواران در معرکه نبرد با هیتالیان در پیشاپیش سپاهیان انوشیروان قرار گرفتند. هر دو لشکر چشم بر آنها دوخته بودند اما ندانستند که اینان کیستند و از کجا آمده اند. از هر دو جانب فرستادگانی آمدند و نام و نشان آنها را جویا شدند اما پاسخی نشنیده بازگشتند.

اینان بودند که جنگ را آغاز نموده بر لشکر هیتالیان تاختند و دلاوریها نمودند. انوشیروان چون پایمردی آنها را دید لشکریان دیگر بیاری آنها فرستاد و هیتالیان منهزم گشتند. پس از شکست هیتالیان که مرزبانان و سپاهیان ایران راهی زاد و بوم خود بودند، انوشیروان با تنی چند از خاصان خود به همراه این سواران روانه شد و از آنها خواست که بگویند کیستند. هر چند اصرار ورزید پاسخی نشنید. انوشیروان از اسب فرود آمد و آنان را به نیران و یزدان سوگند داد که راز خود آشکار سازند. آنان چون شاهنشاه را پیاده دیدند خود را از اسب فروافکندند و بر او نماز بردند و بزرگانشان گفتند «شاه ما بنده زادگانیم فرزندان سوخرا.»

انوشیروان بسیار شادمان شد و آنان را ستایش بسیار کرد و از

آنان خواست که از وزارت و فرمانروائی بر قلمرو او آنچه خواهند بگویند تا آرزوی آنها را برآورده سازد اما فرزندان سوخرا از ترس حساد و بداندیشان از پذیرفتن هرگونه مقامی خودداری کردند. سرانجام باصرار انوشیروان زرمهر فرزندان ارشد سوخرا زابلستان را برگزید و فرمانروائی سراسر طبرستان نیز در قلمرو او قرار گرفت و قارن برادر کوچکتر بخشی از طبرستان را که شامل «وندا امیدکوه و آمل و لفور و فریم که کوه قارن میخوانند» اختیار کرد و اسپهبد بهره‌ای از طبرستان شد. اینک خواهیم دید که فرزندان زرمهر و قارن تا سالیان دراز در این مقام باقی بودند:

الف : زرمهریان
۶۶۶-۵۵۴ میلادی

از زرمهر و جانشینان او که شاخه اصلی سوخرائیان میباشند و زرمهریان خوانده میشوند آگاهی ما ناچیز و محدود به مطالب مختصری است که از آغاز و پایان کار آنها داریم. در اینجا کوشش خواهد شد تا سرحد امکان روزگار فرمانروائی آنها معلوم گردد.

۱- زرمهر، پورسوخرا دوم
۵۸۰-۵۵۴ میلادی

بطوریکه اشاره شد زرمهر با هشتت تن از برادران خود بهمراه پدرش سوخرا دوم (۴۸۳-۴۹۰ میلادی) به طبرستان رفت و پس از آنکه سوخرا در طبرستان بدست گماشتگان قباد در سال ۴۹۰ میلادی کشته شد با برادران ناشناس به بدخشان رفت و در آنجا میبود تا در سال ۵۵۴ میلادی برای یاری انوشیروان با سه هزار سوار آراسته به گرگان آمد و پس از شکست هیتالیان به مرزبانی زابلستان برگزیده شد و فرمانروائی سراسر طبرستان نیز در قلمرو او قرار گرفت.

ظہیرالدین فرمانروائی زرمهر بر طبرستان را بیست سال و ۵۰۰ روز در سمرقند و استرآباد بیست و سه سال آورده‌اند اما همچنانکه خواهد آمد پایان فرمانروائی زرمهریان بنوشته ابن اسفندیار با از اسب فروافتادن آذر و لاش آخرین شهریار این خاندان «در سال سی و پنج بود از تاریخی که عجم بنو نهاده بودند» یعنی سی و پنجسال از آغاز سلطنت یزدگرد سوم (۶۳۲-۶۵۱ میلادی) برابر سال ۶۶۶ میلادی و ۶۲ هجری و چون تاریخ برگزیده شدن او را در سال ۵۵۴ میدانیم هرگاه دوران شهریاری جانشینان او را آنچنانکه خواهیم دید بحساب آوریم معلوم خواهد شد که زرمهر بمدت ۲۵ سال از ۵۵۴ تا ۵۸۰ میلادی فرمانروای طبرستان بوده و در سال دوم شهریاری هرمز چهارم (۵۷۹-۵۹۰ میلادی) فرزند انوشیروان درگذشته است. آراستن سپاه با لباس و سلاح همانند، و نظم و ترتیبی که از آنها در رسیدن به لشکرگاه انوشیروان و مصاف با هیتالیان و هنگام بازگشت سپاهیان بدخشان مشاهده کردیم درمیابیم که زرمهر مانند پدر خود سوخرا و دیگر پیشینیان بزرگش که از خاندان قارن اشکانی بودند در لشکرآرائی و فرماندهی و رزم‌جوئی بسیار توانا و از همگنان برتر و فراتر بوده است.

۲- دازمهر، پورزرمهر

۵۸۰-۵۹۷ میلادی

از چگونگی زندگی دازمهر پورزرمهر اطلاعی نداریم ظہیرالدین و رایینو مدت فرمانروائی او را هفده سال ذکر کرده‌اند. با این ترتیب وی معاصر هرمز چهارم فرزند انوشیروان و خسرو دوم پرویز (۵۹۰-۶۲۸ میلادی) بوده است. و چون از خاندان

سپهسالاران ایران بوده میتوان دریافت که در جنگهای آن روزگار در کنار سپاهیان خسرو پرویز برزم و ستیز اشتغال داشته است.

۳- ولش، پوردازمهر

۶۲۲-۵۹۷ میلادی

از زندگی ولش نیز چیزی نمیدانیم ظهیرالدین و رابینو مدت زمامداری او را در طبرستان بیست و پنج سال نوشته‌اند بنا براین بسال ۶۲۲ میلادی فرمانروائی او بر طبرستان و زندگی او پایان گرفته است. وی معاصر خسرو دوم پرویز (۵۹۰-۶۲۸ میلادی) بوده و شش سال پیش از پایان روزگار پرویز درگذشته است.

۴- مهر، پورولاش

۶۲۲-۶۴۱ میلادی

ظهیرالدین در کتاب تاریخ طبرستان و رویان و مازندران در ذکر اولاد جاماسب از او نیز بعنوان حاکم طبرستان از جانب اکاسره یاد میکند اما در ذکر حکام طبرستان از زمان کیوس تا پایان روزگار گیل‌گاو باره که از فرمانروایان این خاندان و مدت زمامداری آنها سخن بمیان می‌آورد نامی از مهرپور ولش نیست. رابینو بدون ذکر منبع و ماخذ مینویسد که بیست سال حکومت کرده است و همان نیز مورد استناد نویسنده این مقاله میباشد. و چنانچه مدت شهریاری این خاندان و پایان روزگار آنها را که مضبوط است بنظر آوریم درمی‌یابیم که بیست سال مذکور صحیح بوده است.

مهرپور ولش معاصر خسرو پرویز و شهریاران دیگر ساسانی در دوران هرج و مرج پس از او تا یزدگرد سوم (۶۳۲-۶۵۱ میلادی) بوده است.

۵- آذرولاش، پورمهر

۶۶۱-۶۶۶ میلادی

۴۶-۲۱ هجری

جلوس او بسال ن ۲۱ هجری برابر ۶۶۱ میلادی که برابر با سال شکست ایرانیان در برابر تازیان در نهاوند است واقع شد. مورخان گذشته تاریخ آغاز شهریاری او را نیاورده اند ابن اسفندیار از وفات او بر اثر فروافتادن از اسب در میدان گوی چنین یاد میکند «و این در سال سی و پنج بود از تاریخی که عجم بنونماده بودند» یعنی تاریخ یزدگردی که برابر ۴۶ هجری و ۶۶۶ میلادی میشود و چون ظهیرالدین مدت فرمانروائی او را بیست و پنج سال آورده است هرگاه بهمان مدت به گذشته بازگردیم بسال ۲۱ هجری و ۶۶۱ میلادی میرسیم که سال جلوس او میباشد.

در سفرنامه مازندران و استرآباد، رابینو (ترجمه) پدر آذرولاش را «محمد» آورده اند و پیداست که این اشتباه است چه در زمان خلفای راشدین حتی زمان بنی امیه و بنی مروان طبرستان گشوده نشده و باشندگان آن مرز و بوم به اسلام نگرویده بودند که نام پیامبر صلی الله را بر فرزندان خود نهند. ظهیرالدین مرعشی نیز پدر آذرولاش را «مهر» آورده است بدینگونه «و نسب نامه آذرولاش که او و آباء و اجداد او در طبرستان از جانب اکاسره حاکم بودند بدین موجب است، آذرولاش بن مهر بن ولش بن دازمهر بن زرمهر و این زرمهر را بطبرستان فرستاده بودند.»

در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار در «ذکر اولاد جاماسب و قصه گاو باره» در چگونگی لشکرکشی گیل فرشواذگرشاه (۲۲-۶۲ هجری = ۶۴۲-۶۸۱ میلادی) به طبرستان، آمده است که «نائب اکاسره آن وقت آذرولاش بود بولایت.» شرح ماجرا چنین است:

پس از درگذشت گیلانشاه جمله گیل و دیالم بر فرزندش گیل گرد آمدند او که از منجمان شنیده بود بر طبرستان استیلا خواهد یافت برای اطلاع از اوضاع آن مرز و بوم بطور ناشناس و در لباس روستائیان با دو سرگاو گیلی به طبرستان آمد و با تمهید مقدماتی خود را به درگاه آذرولاش افکند. ابن اسفندیار مینویسد «بسبب مشغولی اهل فارس بخصوصت عرب، ترکان بطبرستان تاختن میآوردند. (۲۱ هجری = ۶۵۱ میلادی) وجیل بن جیلانشاه گاو باره مبارزی و مجاهدی می بود و آوازه شجاعت او بطبرستان فاش گشت. روزی آذرولاش را گفت با خانه خواهم رفت که مدتی است فرزندان را گذاشتم بروم مطالعه کنم و باز بخدمت شتابم اجازت داده با ولایت آمد و ساز لشکر بساخت و اندهزار گیل و دیلم برگرفت بطبرستان آمد. این حال آذرولاش را معلوم شد مجمزی پیش کسری یزدگرد فرستاد. جواب انبشتند که نماید این خارجی کیست و از کدام قومست. آذرولاش حال باز نمود که مردی دخیلست. پدران او از ارمنیه پیامدند و گیلان گرفته و آنچه او کرده بود شرح داد. مؤبدان حضرت بدانستند و گفتند که از فرزندان جاماسب است و صلاح دیدند که باذرولاش بنویسند «او از جمله خویشان ماست طبرستان باو ارزانی داشتیم. ترا فرمان او میباید برد.»

بنوشته ظهیرالدین «چون آذرولاش نامه بخواند ایالت رویان را تسلیم او کرد.» و گیل بپاس احترام یزدگرد و شاید هم سابقه خوشرفتاری آذرولاش تنها به رویان اکتفا کرد و آنرا بقلمرو فرمانروائی خویش گرفت و آذرولاش همچنان بر مسند حکمرانی طبرستان بماند تا پس از بیست و چهار سال از واقعه ای که ذکر آن گذشت و بیست و پنج سال از آغاز شهریاری بر طبرستان بمیدان گوی از اسب بیفتاد و هلاک شد و این بسال ۴۶ هجری برابر ۶۶۶

میلادی و ۳۵ یزدگردی بود. با مرگ او فرمانروائی زرمهریان بر آن مرز و بوم نیز پایان گرفت و گیل فرشواذگرشاه بر سراسر خطه جنوبی دریای خزر استیلا یافت. بنوشته ابن اسفندیار «جمله نعمت و مال جیل بن جیلانشاه برگرفت.»

بشرحی که گذشت فرمانروائی زرمهریان بر طبرستان رویهم یکصد و دوازده سال بوده است.

دیگر زرمهریان - ولاشان

۱- ولاش

۵۹-۶۸ هجری **ولاش کاخانه مدرسه لاهی قلم**

درسرگذشت «باو» نیای شهریاران باوندی طبرستان در تاریخ ابن اسفندیار و ظهیرالدین و برخی نوشته پیشینیان میخوانیم که «باو» نوه کیوس در آخرین سال زندگی آذرولاش یا همزمان با درگذشت او به درخواست باشندگان خاور طبرستان زمام امور آن قسمت را بدست گرفته بدفع ترکان پرداخته است. و گیل فرشواذگر شاه رعایت حال او نموده و بر مرزبانی او صحنه گذاشته بود. پس از ۱۵ سال روزی به «شارمام» بدست ولاش نامی کشته شد. ابن-اسفندیار مینویسد «ولاش خشتی (نیزه کوچک) بر پشت او زد و بعد او هشت سال پادشاهی کرد.»

گرچه ابن اسفندیار از نژاد او سخن نمیگوید. پیدا است اگر ولاش از مردم عادی بود نمی توانست پس از کشتن باو که مورد احترام عامه مردم طبرستان بود به فرمانروائی برسد و معلوم است که مدعی حکومت طبرستان بوده و هواخواهان و حامیان زیادی داشته است. بطوریکه ابن اسفندیار مینویسد «جمله مردم طبرستان بر ولاش بیعت کرده بودند» بعلاوه از اینکه گیل فرشواذگرشاه (۲۲-)

۶۲ هجری) و فرزندش دابویه (۶۲-۹۳ هجری) متعرض او نشده و پس از کشته شدن باو او را بمرزبانی بخش خاوری طبرستان ابقاء کرده اند روشن میشود که او از زرمهریان بوده است. جلوس او پانزده سال پس از درگذشت آذرولاش نیز میتواند مؤید این مطلب باشد.

پس از آنکه هشت سال از واقعه کشته شدن باو گذشت خورزاد خسرو نام، سپاهی، از مردم کولا که از بیعت و اطاعت ولاش سر باز زده بودند فرزند باو، سهراب را که مادر پیرش او را به دیه انگنارساری برده بود بشناخت و او را به کولا برد مردم آن حدود بر او جمع شدند و مردم کوه قارن نیز یاری کرده شبیخون به مقر بلاش، پنجاه هزار، آوردند ولاش را بگرفتند او را بدو نیم نمودند و بهر کس از یاران او که دست یافتند نیز چنان کردند. رابینو نیز این ولاش را از زرمهریان دانسته است.

ولادگان پناهگاه مدرسه فیضیه قم

۲- مسمغان ولاش یکم
پیش از ۹۸ هجری

مسمغان ولاش در روزگار اسپهبد فرخان گاو باره (۹۳-۱۱۰ هجری= ۷۱۱-۷۲۸ میلادی) بر ناحیه میان دورودساری مرزبان بود. مختصری از سرگذشت او را که پایان روزگارش میانجامدا بن اسفندیار چنین آورده است «از جانب طیزنه رود که میاندورود گویند آن ساعت مسمغان ولاش مرزبان بود. هر وقت اصفهید (فرخان) بدان حدود بشکار شدی چند روز آنجا که تنیر است زیر تردوینی ماند که اثر سرای اصفهید فرخان و خورشید (اسپهبد خورشید ۱۳۱-۱۴۴ هجری= ۷۴۸-۷۶۱ میلادی) است فرو آمدی و نشاط شراب و شکار را از آن خوشتر موضع نباشد. پیش مسمغان فرستاد که دختر را بمن دهد تا باجاست تو بدین موضع سرایی بسازم و او را اینجا بنشانم.

از ضرورت سپاسداری نمود و دختر با بسیار مال و چهارپای پیش او فرستاد. فرخان آب آن موضع را تا بدریا گذر فرمود برید و آنجا شهر ساخت و قصری عالی، و دختر را آنجا بداشت. تا روزی از مصمغان جنایتی در راه آمد که گردن او بزد و جمله ولایت او با تصرف خویش گرفت.

تاریخ مرزبانی مصمغان و لاش بر میان دو رود در کتب گذشتگان ذکر نشده اما با احتمال زیاد قتل او بفرمان اسپهبد فرخان پیش از ۹۸ هجری که سال لشکر کشی یزید بن مهلب به طبرستان است بوقوع پیوسته است.

رایینو، مسمغان و لاش را از زرمهریان دانسته است. معلوم نیست چرا و لاش ملقب به مسمغان (بزرگ مغان) بوده است. شاید مرزبانان میان دو رود ساری افزون بر مرزبانی، دارای مقام روحانی نیز بوده اند. مؤید این استنباط کاربرد این لقب برای مرزبانی دیگر از میان دو رود ساری است که اتفاقاً اورانیز نام و لاش بوده است و بسال ۱۶۳ هجری در شورش در برابر تازیان بادیگر بزرگان طبرستان هم عهد و هم پیمان شده است. (بنوشته ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه ملوک دماوند نیز ملقب به مسمغان بوده اند. شاید آنان نیز مقامی روحانی داشته اند).

۳- مسمغان و لاش دوم

مرزبان میان دورود

۱۶۳ هجری

از این و لاش نیز اطلاع ماناچیز است. ابن اسفندیار در ذکر شورش مردم طبرستان در برابر تازیان که باقیام و نداده هر مزد بسال ۱۶۳ هجری واقع شد از بزرگان طبرستان که با او هم عهد و هم پیمان شدند مینویسد که مردم کوه امیدوار (نیزوای امروزی در

چهارفرسنگی شمال سنگسر) که به ونداد هرمزد تعلق داشت «پیش اوشدند و حکایت از ظلم ولات خلیفه و تحکیمهای ایشان باوگفته و ازو درخواست کرده که اگر تو بدین کار اقدام نمائی ماهم در فرمان و مطاوعت جان فداکنیم ... گفت اول بدین مهم باصفهبد شروین (باوندی-۱۵۵-۱۸۱ هجری) مشورت باید کرد و از مصمغان و لاش بیعت طلبید اگر جمله متفق شدند این خروج من پیش گیرم پیش اصفهبد شروین فرستادند بشهر یارکوه پریم و پیش مصمغان بمیان دو رود هردو باجابت و تحریض رغبت کردند و عهد و میثاق بوفا و معونت و مطابقه رفته باجمله اهل ولایت وعده نماده که در فلان روز در فلان ساعت هر طبرستانی را که چشم بر کسان خلیفه (مهدی-۱۵۸-۱۶۹ هجری) افتد بشهر ورستاق و بازار و گرمابه و راهگذر بگیرند و در حال بکشند» و چنان کردند بنوعیکه «بیک روز طبرستان از اصحاب خلیفه خالی شد.»

جز از واقعه‌ای که ذکر شد از مصمغان و لاش دوم چیز دیگری نمیدانیم. از لقب و نام و احترام او در میان عامه مردم طبرستان میتوان دریافت که با احتمال قریب به یقین او نیز از بازماندگان زرمهریان بوده است و از او که بگذریم دیگر از این شاخه از سوخراثیان نویسنده رانشانی بدست نیامده است.

ب- قارن وند
۸۳۹-۵۵۴ میلادی

تاریخ این شاخه از سوخراثیان تا زمان ونداد هرمز چندان روشن نیست و فقط مورخان به ذکر نام آنان بشرحیکه میآید اکتفا کرده‌اند:

۱- اسپهبد قارن دوم، پور سوخرا دوم
۵۹۱-۵۵۴ میلادی

از چگونگی انتصاب او به اسپهبدی بخشی از طبرستان آگاهی

یافتیم . قارن تا سال ۵۶۷ میلادی که کارهیتالیان بکلی فیصله یافت همچنان در التزام رکاب انوشیروان بماند و بهمراه او به طبرستان آمد . شاهنشاه چندی در تمیشه بماند و سپس به تیسفون بازگشت . قارن در کوهستان فریم مسکن گزید بدینروی آن کوهها به جبال قارن مشهور گردید . مدت فرمانروائی او ۳۷ سال از ۵۵۴ تا ۵۹۱ میلادی بود .

۲- سوخرا سوم، پورقارن دوم ۶۰۷-۵۹۱ میلادی

از ۵۹۱ تا ۶۰۷ میلادی یعنی بمدت ۱۶ سال بر قلمرو پدر و بجانشینی او فرمانروائی نمود .

۳- الندا یکم، پورسوخرا سوم ۶۶۰-۶۰۷ میلادی

از ۶۰۷ تا ۶۶۰ میلادی بمدت ۵۳ سال فرمانروا گردید در پاس و بسالت اورا بارستمدستان برابر میدانستند وی بسال ۶۶۰ میلادی برابر ۴۰ هجری یعنی ۵ سال پس از کشته شدن یزدگرد بدرود حیات گفت .

۴- سوخرا چهارم، پورالندا ۷۲۵-۶۶۰ میلادی

سوخرا چهارم ۲۳ سال پس از مرگ پدر باقتدار باقی بود تا بسال ۶۸۳ میلادی دابویه (۶۸۱-۷۷۱ میلادی=۶۲-۹۳ هجری) فرزندگیل گاوباره قدرت را از او سلب کرد . سوخرا از آن پس نیز مدت ۴۳ سال دیگر با احترام زیست و بسال ۷۲۵ میلادی برابر ۱۰۷ هجری درگذشت .

۵ و ۶ - قارن سوم ، والدنا دوم
۷۲۵-۷۷۹ میلادی

سوخرا چهارم را پسری آمد قارن نام وازاو نیز پسری زاده شد بنام الندا که از سال ۷۲۵ تا ۷۷۹ میلادی برابر ۱۰۷-۱۶۳ هجری باسرفرازی در قلمرو پدران خود برقرار بودند .

۷- وندادهرمزد، پورالندا دوم
۷۷۹-۸۲۰ میلادی

از سال ۷۷۹ تا ۸۲۰ میلادی برابر ۱۶۳ تا ۲۰۵ هجری بااقتدار تمام فرمانروائی کرد . وی ازچهره‌های تابناک تاریخ ایران است. همچنانکه در ذکر احوال مسمغان و لاش دوم اشاره شد بسال ۱۶۳ هجری شورش دربرابر تازیان را دربخشهای گشوده شده طبرستان رهبری کرد وبا همراهی اسپهبد شروین یکم باوندی (۱۵۵-۱۸۱ هجری) واسپهبد شهریاریکم پادوسپانسی (۱۴۵-۱۷۵ هجری) و مسمغان و لاش که برمیان دو رودساری سمت طیزنه رود (تجن) مرزبان بود به یکروز و یکساعت به پاخاستند و بیک روز طبرستان ازوجود یاران خلیفه پیراسته شد .

درجنگی که بعدها واقع شد فرزند نوخاسته ونداد هرمزد بنام وندادامید برسالم فرغانی که خلیفه او را با هزار سوار برابر میدانست چیره شد و او را بکشت .

ونداد هرمز برفراسه نیزکه از امیران درگاه مهدی بود و برای تلافی شکستهای پیشین باده هزار سوار به طبرستان گسیل شده بود فائق آمد و پس ازسالها زندگی پرافتخار سرانجام بسال ۸۲۰ میلادی برابر ۲۰۵ هجری که ۴۲ سال ازتاریخ رستاخیز او دربرابر تازیان میگذشت در اوج اقتدار درگذشت .

۸- قارن چهارم، پورونداد هرمزد ۸۲۰-۸۲۲ میلادی

از ۸۲۰ تا ۸۲۲ میلادی برابر ۲۰۵ تا ۲۰۷ هجری جانشین پدر بود. به درخواست مأمون خلیفه عباسی (۱۹۸-۲۱۸ هجری)، بطور ناشناس در جنگ بامیکال دوم (۸۲۰-۸۲۹ میلادی) امپراطور روم شرقی شرکت و دلاوریها نمود بطوریکه خلیفه بعد از شناختن او را جنیبه داد و در کنار خود نشان داد و بسیار بستود و برایش تشریف فرستاد. قارن مدتی نزد خلیفه بماند اما مسلمانان و لقب «مولى امیر المؤمنین» را نپذیرفت و همچنان بآئین زردشت بماند و پس از چندی با عهد و استظهار به طبرستان بازگشت و بسال ۲۰۷ هجری در جنگ یا حادثه‌ای که بر ما معلوم نیست هلاک شد.

مازیار، پورقارن چهارم ۸۲۲-۸۳۹ میلادی

پس از پدر از ۸۲۲-۸۳۹ میلادی برابر ۲۰۷-۲۲۵ هجری فرمانروای طبرستان بود. زندگی پر نشیب و فراز و پر افتخار مازیار که آخرین شهریار سوخرائیان است و پایان کار او در کتب تاریخی و نوشته‌ها فراوان آمده است که ذکر آن در اینجا باعث طول کلام میشود.

بازماندگان قارن وند

۱- اسپهبد ابواسحق امیر مهدی قارنوند ۵۰۰-۵۱۴ هجری

در قسم سوم تاریخ ابن اسفندیار به نام امیری از این خاندان که بر لفور در سال ۵۰۰ هجری ومدتها بعد از آن فرمان میرانده است بر میخوریم:

ابن اسفندیار در «صورت محاربه اصفهید حسام الدوله شهریار»
بن قارن باوندی (۴۶۶-۵۰۳ هجری) با سنقر بخاری که از جانب
سلطان محمد سلجوقی (۴۹۸-۵۱۱ هجری) مأمور گشودن طبرستان
و بایاری آملیان در پی کشتن رافضیان در ساری بود مینویسد :

سلطان «در سال پانصد از هجرت رسول علیه الصلوة والسلام
سنقر بخاری نام امیری را با پنج هزار سوار بماندران فرستاد....
و تدبیر آن کردند که براه ساحل دریا بساری آیند و اصفهید از این
آگاه بود. امیر مهدی لفور که قارنوند بود با جمله امرا و معارف
شهریار کوه بآرم بخدمت اصفهید جمع شدند اتفاق کردند که ما را
بساری باید مضاف داد آنجا شدند و مرمت حصار کردند....» نتیجه
این جنگ شکست و انهزام سنقر و سپاهیان او بود.

ابن اسفندیار آورده است «چندان غنیمت از آن لشکرگاه
برداشتند که اندازه بدهر نبود. اصفهید بر لشکر قسمت کرد و
گرفتگان را نگذاشت که کشتند. همه را آزاد کرد و اهل ساری آملیان
را روی سیاه کرده بشهر میگردانیدند و جمله را محمد و علی داغ
به پیشانی نهادند و آزاد کردند و اصفهید مرزبانان و اصحاب اطراف
را که بمدد او آمده بودند همه را تشریف داد و اجازت فرمود که با
مسکن شوند.»

از نوشته ابن اسفندیار میتوان دریافت که امیر مهدی قارنوند
در زمان خود صاحب جاه و منزلتی بوده است چه امرا و معارف شهریار
کوه را بانام ذکر نمی کند و از کسانی که نزد اسپهبد حسام الدوله
شهریار بن قارن آمده بودند تنها او را بانام معرفی مینماید. پیداست
که او نیز از غنائم جنگ سهم بسزا و از تشریف اصفهید بهره اعلا
داشته است.

ظیهرالدین در ذکر همین واقعه نام امیر مهدی قارن وند را

بالتب «اصفهبید» میآورد و این خود دلیل دیگری بر اهمیت او میباشد. ابن اسفندیار دردنباله واقعه‌ای که ذکر آن گذشت مطلبی آورده است که میرساند اسپهبد امیر مهدی لفور از نزدیکان حسام‌الدوله شهریار بن قارن و پیوسته درکنار او بوده است. داستان چنین است که بهنگامیکه نجم‌الدوله قارن فرزند حسام‌الدوله باخواهر سلطان محمد که بعقد ازدواج او درآمده بود از اصفهان از راه سمنان عازم مازندران شد، پدرتابه فریم با استقبال آمد و قلعه کوزا را به او بخشید علاءالدوله علی فرزند دیگر حسام‌الدوله که در «درویشان بود» و از این امر آگاهی یافت برآشفت «و پیش پدر نشست که قلعه کوزا مراداده بودی، مبارک باد که بقارن دادی. پدر، امیر مهدی لفور پیش او فرستاد تا نصیحت کند البته مفید نبود براه لندر بیرون شد و با گلپایگان آمد بدیه میرونه آباد که ملک مادر او بود مقام ساخت. و نجم‌الدوله قارن بساری آمد.»

در قسم سوم تاریخ ابن اسفندیار در فصل «علاءالدوله علی بن شهریار و مدت ملک او» (۵۱۱-۵۳۴ هجری) در ذکر حوادث سال ۵۱۱ هجری یک بار دیگر نامی از امیر مهدی لفور بمیان میآید و آن چنین است که چون محمد سلجوقی (۴۹۸-۵۱۱ هجری) دوامیر بنام برنقش زکی و منکوبرز را برای تصرف مازندران فرستاد «امیر مهدی لفور و ابوالفضل بن ابی القاسم ایزآباد پیش منکوبرز آمدند.» سرانجام ماجرا چنین بود که علاءالدوله علی که در بازداشت سلطان محمد سلجوقی بود پس از درگذشت سلطان محمد بسال ۵۱۱ هجری مورد دلجوئی پسرش سلطان محمود که در ۲۴ ذیحجه ۵۱۱ هجری جلوس نموده بود قرار گرفت. بدینگونه که «چون محمود بر تخت نشست بفرستاد و اصفهبید علاءالدوله را بخواند دلدهی کرد و درکنار گرفت و بوسه بر روی او داد و گفت پدرم باتو نیکو نکرد. و عمه را با او

سپرد و اجازت داد که باخانه رود و اصفهید از اصفهان روی بطبرستان نهاد .

سپس ابن اسفندیار از امیرمهدی با کتیه یاد میکند و مینویسد «ابواسحق لفور را چون معلوم شد که اصفهید برسید قاصد فرستاد و گفت که دو هزار مرد جمع کرده ام و مال و جان فدای تو خواهم کرد و بسیچه رود نشستم . اصفهید از اینجانب پیامده با بنده آنچه باید کرد کند . اصفهید روی بدو نهاد . چون بکلایی سواته کوه رسید اسفار نگیج بن کالجار مردی بزرگ بسیار مال و قبیله پیش اصفهید آمد و او را بخانه خویش برد و میزبانی و پیشکش کرد و با جمله فرزندان و خویشان بخدمت او پیوست و همه را بملك علاءالدوله سپرد و او را بیاوس کلاسه برد . امیر ابواسحق پیش خدمت آمد و زمین بوسه کرد و این روز اول ماه فروردین بود سال برپانصد و دوازده از هجرت صاحب شریعت علیه الصلوة والسلام . امیر ابواسحق جمله لشکر را علوفه داد .»

با شرحی که گذشت دریافتیم که امیر ابواسحق مهدی لفور پس از آمدن علاءالدوله به طبرستان بسال ۵۱۲ هجری با و پیوسته است و این خود نشانی از او در این سال است .

در سال ۵۱۲ هجری سلطان سنجر (۵۱۱-۵۵۲ هجری) امیرانرا بالشکر بگرگان فرستاد . محمود برادرزاده او از این خبر یافت امیر علی بار را با شصت هزار سوار بفرستاد که انرا از گرگان بیرون کنند و به علاءالدوله نوشت که به علی بار پیوندد . علاءالدوله برادرزاده خود فرامرزا با پانصد گیل و دیگر حشم طبرستان فرستاد . اینان هنگامی به علی بار رسیدند که انر خود گریخته بود . چون اسپهبد علاءالدوله بدیدن علی بار نرفت بین آن دو اختلاف افتاد و علی بار بهرام و فرامرز برادران علاءالدوله را بفریفت و برانگیخت

که در برابر او قرار گیرند . نزد سلطان محمود نیز سعایت کرد . هنوز یکسال از آمدن اسپهبد به طبرستان نگذشته بود که چاره ندید جز آنکه نزد سلطان شود و براو معلوم دارد که عصیان نکرده است . پیش از عزیمت ، بزرگان خاندان خود یعنی باوندیان را که هزار و چهارصد مرد بودند بهمراه اسپهبد رستم که ولی عهد او بود به فریم فرستاد و به بزرگان طبرستان از جمله ابواسحق فرمود که فرمان بردار حسن بن کیکاوس باشند و حسن را « بشهر یارکوه باسقمهسالاری پدید کرد » و مرزبانان را برگزید و به نوشته ابن اسفندیار « از قبيله قارنوندان ابواسحق مهدی لفور ، و ناما و ربن زیار وفادوسبان بن کینخوار و گرشاسف و کینخوار و ووشمگیر بن اسفانگیج (امیرایزد آباد) و ابوالفضل بن ابی القاسم و رستم بن فادوسبان و شهر آشوب بن فادوسبان و بختیار و بهمن را که همه معارف و امرا بودند فرمود که بلشکرگاه با یکدیگر باشند و موافقت کنند تا من بساری شوم و شما را فرمایم چه باید کرد . »

از این نوشته ابن اسفندیار است که دریافته ایم « ابواسحق » کنیه امیر مهدی لفور بوده است و ضمناً با نام دیگر معاریف و امرای این خاندان نیز آشنا شدیم .

چندی بعد سلطان سنجر بسال ۵۱۳ هجری بقصد جنگ با برادرزاده اش محمود از مرو روی بمراق نهاد و پیش علاءالدوله علی فرستاد که باو پیوندد اما علاءالدوله علی روی سابقه عهد و داد با محمود متعذر به بیماری شد . سنجر در هفتاد پولان همدان با محمود تلاقی کرد و او را بشکست . در بازگشت باز اسپهبد را پیش خود خواند . علاءالدوله ببهانه نقرس فرزند خود اسپهبد رستم را روانه کرد که به بسطام به سلطان رسید . این جمع چهار ماه در نیشابور بماندند و سنجر رستم را پیش پدر فرستاد و

علاءالدوله علی را باردیگر به درگاه خواند علاءالدوله در خواست کرد که برادرش بهرام را که در این وقت ملازم سنجر بود قبلاً نزد او فرستد. چون این پیام به سلطان رسید برآشفته و منشور ولایت بنام بهرام نمود و امرائی را برای استخلاص طبرستان با او فرستاد و در گرگان بیست هزار مرد بر بهرام جمع شدند. علاءالدوله برای مقابله با برادر با سپاهیان خود روی به تمیشه نهاد اما بتدریج لشکریان او پراکنده شدند که بناچار عنان برگردانید و به آرم شد و بخوارخان بنشست. ابن اسفندیار مینویسد «روزی چند بر این برآمد امیر اسحق لپور با جمله حشم خویش پیش اصفهبد آمد و امیران ایزآباد قارنوند ابوالفضل ووشمگیر و شهر آشوب و رستم و بهمن و بختیار و باکالجاربن با جعفر کولا با جمله لورچاوند بخدمت آمدند. اصفهبد بیرنج باژان لشکرگاه کرد...» پس از چندی اصفهبد علاءالدوله کسان خود را باطراف و جوانب فرستاد که دفع ترکان کردند و بعد با لشکریانی که فراهم آمده بودند به گرگان تاخت سرداران سلجوقی بهرام شکسته شدند طبل و علم گذاشتند با بهرام به دهستان گریختند و قیاس کشتگان پدید نبود اصفهبد در گرگان بقصر فرود آمد و بهرام پیش انر شد و يك سال آنجا بماند. سپس اسپهبد به مقر خود بازگشت و در خفاکسان خود را به بکرآباد گرگان فرستاد که بهرام را کشته مراجعت کردند این آخرین بار است که ابن اسفندیار از امیر اسحق لپور سخن میگوید و بنظر میرسد که پس از چندی امیر لپور بعلت کمهولت در گذشته باشد. چون حوادث مذکور بسال ۵۱۴ هجری واقع شده است تاریخ مرزبانی اسپهبد ابواسحق امیر مهدی پرفور را باید لاقلاً تا همان سال بحساب آوریم.

بازماندگان امیران لغور و ایزآباد ۶۱۳ هجری

بنا بر آنچه که ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان که بسال ۶۱۳ هجری تالیف شده آورده است این خاندان همچنان قرنها بعزت و احترام و سروری بر بخشهای کوچکی از طبرستان باقی بودند. او مینویسد «و این ساعت امیران لغور و ایزدآباد و جماعتی که معروفند بقارنوند از فرزندان او (قارن دوم) اند.»

خوانندگان گرامی میتوانند برای اطلاع بیشتر از وقایع تاریخی که ذکر آن رفت به مقاله های نگارنده بشرح ذیل مراجعه فرمایند:

- ۱- چهره باو - بررسیهای تاریخی شماره ۴ سال هشتم
- ۲- قارن وند - بررسیهای تاریخی شماره ۳ سال یازدهم
- ۳- گیل فرشواذگرشاه - بررسیهای تاریخی شماره ۳ سال دوازدهم

بنا بر آنچه که گذشت فرمانروایان طبرستان از آغاز دوره هخامنشی تا نخستین سده های اسلامی (بجز گاوبارگان و باوندیان) بطور خلاصه بدین شرح بوده اند:

دوره هخامنشی

- اتو فرادات
- فراتافرن
- یونانیان

دوره اشکانی

- نیاگان گشنسپ
- پدر گشنسپ

دوره ساسانی

- گشنسپ
- جانشینان گشنسپ

- کیوس، پدشخوارشاه
- مرزبانان خورآسان

۵۳۶-۵۲۹ میلادی
۵۵۴-۵۳۶ میلادی

سوخراتیان ۵۵۴-۸۳۹ میلادی در دوشاخه بشرح ذیل :

الف - زرمهریان

- زرمهر ۵۸۰-۵۵۴ میلادی
- دازمهر ۵۸۰-۵۹۷ میلادی
- ولاش ۵۹۷-۶۲۲ میلادی
- مهر ۶۲۲-۶۴۱ میلادی
- آذرولاش ۶۴۱-۶۶۶ میلادی برابر ۲۱-۴۶ هجری
-
- ولاش ، (کشنده پاو) ۶۷۸-۶۸۷ میلادی ۵۹-۶۸ میلادی
- مسمغان ولاش یکم پیش از ۷۱۶ میلادی ، پیش از ۹۸ هجری
- مسمغان ولاش دوم ۷۷۹ میلادی ، ۱۶۳ هجری

زلف کابخاه مدرسه فیه لم

ب - قارنوند

- اسپهبد قارن دوم ۵۹۱-۵۵۴ میلادی
- سوخرا سوم ۵۹۱-۶۰۷ میلادی
- الندا یکم ۶۰۷-۶۶۰ میلادی
- سوخرا چهارم ۶۶۰-۷۲۵ میلادی ۳۹-۱۰۶ هجری
- قارن سوم والندا دوم ۷۲۵-۷۷۹ میلادی ۱۰۶-۱۶۳ هجری
- ونداد هرمزد ۷۷۹-۸۲۰ میلادی برابر ۱۶۳-۲۰۵ هجری
- قارن چهارم ۸۲۰-۸۲۲ میلادی ۲۰۵-۲۰۷ هجری
- مازیار پورقارن چهارم ۸۲۲-۸۳۹ میلادی ۲۰۷-۲۲۵ هجری
- اسپهبد امیرمهدی قارنوند ۵۰۰-۵۱۴ هجری
- امیران لفور وایزآباد ۶۱۳ هجری

پی‌نوشته‌ها

- ۱- شاهنامه فردوسی- مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر، بهار ۱۳۴۱
- ۲- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، تألیف بهاء الدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب، بتصحیح عباس اقبال- کتابخانه خاور- خرداد ۱۳۲۰
- ۳- تاریخ طبرستان رویان و مازندران، میرسید ظهیرالدین مرعشی، مؤسسه مطبوعاتی شرق، آذر ۱۳۴۵
- ۴- تاریخ رویان، مولانا اولیاء الله آملی، بتصحیح و تحشیه دکتر منوچهر ستوده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۸
- ۵- جلد سوم ایران نامه (بخش اشکانیان)، عباس پور محمد علی شوشتری (مهرین)- چاپخانه بانک ملی ایران، ۱۳۲۱
- ۶- ایران نامه (بخش ساسانیان) عباس شوشتری (مهرین)، انتشارات آسیا، ۱۳۴۲
- ۷- ایران نامه (بهره اول بخش اشکانیان)، عباس پورمحمدعلی شوشتری (مهرین)، انتشارات چاپخانه فاروس، ۱۳۲۱
- ۸- تاریخ جهان‌آرا، قاضی احمد غفاری قزوینی، کتابفروشی حافظ، ۱۳۴۳
- ۹- ترجمه آثارالباقیه ابوریحان بیرونی، بقلم اکبردانا سرشت متخلص به صیفری، کتابخانه خیام، ۱۳۲۱
- ۱۰- تاریخ سمنان، تألیف عبدالرفیع حقیقت، اسفند ۱۳۵۲
- ۱۱- میراث ایران، تألیف سیزده تن از خاورشناسان، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶
- ۱۲- سفرنامه مازندران و استرآباد، تألیف ه. ل. رابینو، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶
- ۱۳- طبقات سلاطین اسلام، تألیف استانلی لین پول، ترجمه عباس اقبال، کتابخانه مهر، ۱۳۱۲
- 14- The Empeors of Rome and Byzantium by David R. Sear, 1974.
- ۱۵- گاوبارگان پادوسپانی، تألیف نگارنده، شرکت افست «سپاهی خاص»، ۱۳۵۴
- ۱۶- چهره پاو، مقاله نگارنده در شماره ۴ سال هشتم بررسیهای تاریخی
- ۱۷- قاروند، مقاله نگارنده در شماره ۳ سال یازدهم بررسیهای تاریخی
- ۱۸- گیل فرشواذگرشاه، مقاله نگارنده در شماره ۳ سال دوازدهم بررسیهای تاریخی
- ۱۹- معجم الانساب و الاسرات الحاکم فی التاریخ الاسلامی - للمستشرق زامباور- مطبعه جامعه فوآدالاول، ۱۹۵۱